

کا.گ.ب. در جریان کودتای قرنی قرار گرفته بودند. بخصوص که قرنی و دوسانش نتوانسته بودند بطور کامل شرائط سری مذاکرات را رعایت کنند (مانند اینکه فرزانه نماینده ساواک در بیروت بزرگمهر را دیده بود و در آتن «مرد یونانی که در بند پهلوی هتل داشت و در پله‌های هتل [در آتن] ایستاده» بود و بزرگمهر را می‌پایید و این نیز در اثر گزارش فرزانه به مرکز ساواک بود) بنابراین پیدا کردن رد پای قرنی یا بزرگمهر و دیگران برای ام. آی. ۶ و کا.گ.ب. و به احتمال زیاد همکاری متقابل این دو سازمان جاسوسی کار خیلی مشکلی نبود. با این توضیحات باید تحلیل تحقیقی دکتر کاتوزیان را بپذیریم که به منابع بسیار محکمی دسترسی پیدا کرده بود. به گفته کاتوزیان کودتای قرنی «از دو طرف لورفت» یکی از سوی شوروی و دیگری از جانب انگلستان. اولی به خاطر اثبات دوستی با شاه و دومی در جهت پیگیری دشمنی‌های خود، و هر دو حریف کهنه کار برای اینکه پیشرفت رقیب تازه کار خود امریکا را در منطقه مسدود کنند.

این همه برای آن بود که ثابت کنیم ادعاهای کذب کیانوری تمام ناشدنی است و چقدر درباره شوروی ناموجود تعصب بی‌جا دارد.

فصل سوم

نظری بر رجال، حوادث ایران و حزب توده بین دو دهه

۳۸۹- اسکندری، هویدا و دوستان

کیانوری می‌گوید اسکندری با امیر عباس هویدا دوست بود و عکسی با او داشت که به عنوان یک سند افتخار همه جا نشان می‌داد. اسکندری حدود سال ۱۳۲۶ یک حوزه حزبی در پاریس تشکیل داده بود که هویدا هم (وقتی در سفارت ایران در پاریس اشتغال داشت) در این حوزه شرکت می‌کرد. کیانوری بعد از این شرح، هویدا را به بهانه پدر بزرگش تخطئه می‌کند تا در واقع اسکندری را کوبیده باشد: «ماهیت هویدا معلوم است، پدر بزرگش از یهودیان بهائی شده بغداد بود. پدرش هم بهائی بود. در مورد خود او، همین که یک فرد ناشناس به این سرعت تا نخست وزیری رشد کند و ۱۵ سال در این سمت بماند نشانه وابستگی اوست. سابقه دوستی با چنین آدمی، جزء افتخارات ایرج بود»^۱ الف - واقعاً که کیانوری نیز «از لحاظ منطق کمر ارسطو را شکسته» است.^۲ پدر

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۳۸۰

۲- منبع پیشین، ص ۳۰۴، پانویس

بزرگ، حتی پدر هویدا چه ربطی به خود او دارد. پدر بزرگ کیانوری هم مرحوم شیخ فضل الله نوری است که ضد انقلاب مشروطیت و طرفدار حکومت مشروطه بود و در تاریخ‌های معتبر مشروطیت (کسروی، ملکزاده و...) حرف‌هایی درباره او گفته شده و نسبت‌هایی به او داده‌اند. گیرم پدر بزرگ هویدا یا کیانوری آدمی بسیار نادان یا مانند شیخ فضل الله شخصیت بسیار فاضلی بود، ولی به قول بچه مدرسه‌ای‌ها، از فضل پدر تو را چه حاصل؟ از این گذشته پسر را که به جای پدر نمی‌کشند.

هویدا در ارتباط با ۵۳ نفر گرایش مارکسیستی پیدا کرده بود. در پاریس هم با چپ‌ها مربوط بود و به آنها کمک می‌کرد. بعد طرفدار شاه شد و در اثر خدمات صادقانه از نوع دلخواه شاه و عضویت در کانون مترقی حسنعلی منصور به نخست وزیری رسید و چون اعتماد جناح‌های طرفدار شاه را جلب کرده بود حدود ۱۳ سال (ونه ۱۵ سال) در این سمت باقی ماند. هویدا هر کس بود و هر وابستگی که داشت، هر چند نوه چنان کسی باشد که کیانوری توصیف کرده است، به خاطر پدر بزرگش مجازات نشد. کسانی هم که در پاریس با هویدا رفت و آمد داشتند نباید به سبب نخست وزیر شدن او در ۱۷ سال بعد، مورد انتقاد قرار گیرند و برای آنها نقطه ضعفی به حساب آید. بدون اینکه افرادی مانند اسکندری و هویدا و دیگران مدّ نظر باشند، منظور ما طرز استدلال ضعیف کیانوری است که دانسته و رندانه سر و صدا در می‌آورد و با هو و جنجال می‌خواهد از اشخاص مخالف خود عیب‌جویی کند.

ب - کیانوری مسلماً از ارتباط هویدا با حزب توده خبر داشته و به هر حال در جریان آن قرار گرفته است. در این صورت چرا پیش بینی ننمود که هویدا ۱۷ سال بعد نخست وزیر شاه می‌شود؟ بنابر این چطور به آنها ایراد نگرفت که دور و بر او را خالی کنند و الا کیانوری بدنامشان خواهد کرد!

ج - مصاحبه‌کننده در صفحه ۳۸۰ می‌نویسد «طبری می‌گوید که فرح دیبام در دوره دانشجویی در پاریس توسط انوشیروان رییس در این حوزه اسکندری شرکت کرده بود»

اولاً - وقتی به کژراهه مراجعه کنیم می‌بینیم اصل عبارات طبری چنین مفهومی را

نمی‌رساند. جمله منقول از طبری که مصاحبه کننده بدان استناد می‌کند چنین معنا می‌دهد: ۱- انوشیروان رییس، عضو حوزه‌ای بود که اسکندری تشکیل داده بود. ۲- فرح دیبا عضو این حوزه بود و با معرفی انوشیروان رییس به عضویت آن در آمده بود. ۳- فرح دیبا لااقل مدتی در این حوزه شرکت می‌کرد. در حالی که اظهارات طبری بدین شرح است:

کار حزب در کشورهای غربی، دارای «ما قبل تاریخ» پیش از تشکیل شعبه غرب و در دورانی است که هنوز اسکندری به شوروی نیامده و کار غرب را با رهبری هیئت اجرائیه در ایران اداره می‌کرد. افرادی که در این دوران با اسکندری به عنوان سازمان توده‌ای در فرانسه همکاری می‌کردند همگی به ایران آمدند و بعد از شکست حزب و پس از ۲۸ مرداد حزب را ترک گفتند. یکی از این افراد، انوشیروان رییس، چنانکه می‌گویند، با فرح دیبا آشنائی داشت و او را یک الی دو بار به حوزه حزبی پاریس آورده بود. البته این جریان پیش از نامزدی فرح با شاه بود^۱

ثانیاً - بین این دو اظهار نظر، گفته‌های طبری تا حدودی به واقعیت نزدیکتر است، اما هر دو اشتباهاتی دارند. زیرا فرح دیبا در دهه ۲۰ به فرانسه نرفته بود بلکه در اواخر دهه ۳۰ یعنی حدود سال‌های ۷-۱۳۳۶ به پاریس رفت. در آن موقع هم نه از ایرج اسکندری خبری بود و نه از حوزه‌ای که او تشکیل داده بود.

روی همرفته کیانوری از اسکندری تصویر بسیار زشتی ارائه می‌دهد و او را عامل نفوذی، طرفدار ساواک، و دوستدار شاه معرفی می‌کند. اما اسکندری با وجود داشتن حلقه‌ای از حزب کمونیست شوروی برگردن خود، به هیچ وجه آن نبوده که کیانوری ترسیم کرده و با رژیم سلطنتی هم آنطور میانه‌ای نداشته که کیانوری نوشته است. اسکندری در گزارش سیاسی خود به پلنوم پانزدهم کمیته مرکزی حزب توده، صراحتاً گفت:

سیاست ترور و اختناق با شدت و حدت بی سابقه بسط یافته است و اسلوب‌های فاشیستی، آشکارا به صورت روش رسمی و علنی حکومت ایران درآمده است... رژیم با توسل به نظامی‌گری و تسلیحات عنان گسیخته، سیاست تجاوزگرانه، استیلا جویانه و مداخله‌گرانه‌ای... اتخاذ کرده است... به همین جهت است که مسئله آینده و مبارزات توده‌های مردم بسیج و... به منظور برانداختن حکومت مطلقه شاه و استقرار حکومتی دموکراتیک باید در مرکز توجه ما قرار گیرد.^۱

۳۹۰- و بار دیگر دکتر کشاورز

با توجه به مقطع زمانی بحث، مصاحبه کننده موضوع «جدایی دکتر کشاورز» را مطرح می‌کند. کیانوری پاسخ می‌دهد «کشاورز که در پلنوم چهارم به عضویت هیئت اجراییه انتخاب نشده بود... اصرار داشت که به عراق برود و هیئت اجراییه مخالف بود. در نتیجه پلنوم ششم کمیته مرکزی... او را از کمیته مرکزی اخراج کرد»^۲ مصاحبه کننده می‌گوید خود کشاورز گفته «قبل از تصمیم کمیته مرکزی در اردیبهشت ۱۳۳۷ از عضویت کمیته مرکزی استعفا داده بود؟» کیانوری در قبال این قول که درست نقل شده است می‌گوید «اما مانند نودوپنج در صد مطالب دیگر کتابش (من متهم می‌کنم...) دروغ گفته است» سپس کیانوری، مجدداً کشاورز را زیر بمباران‌های شدید خود قرار می‌دهد و تا آنجا که در توان دارد او را می‌کوبد. می‌گوید کشاورز فقط برای وزیر و وکیل شدن و رسیدن به پست و مقام به حزب توده پیوسته بود و «زمانی که احساس کرد دیگر این امکانات برایش فراهم نیست، جدا شد» تا همین جا بگوییم که استعفای دکتر کشاورز از کمیته مرکزی (ونه از حزب) مقدم بر اخراج او بود. خود کشاورز می‌نویسد روز بعد از اعدام خسرو روزبه (۱۱ مه ۱۹۵۸) از کمیته مرکزی حزب توده استعفا داد و نوشت

۱- نقل از چند برخورد، ص ۲۳

۲- کیانوری، خاطرات، ص ۳۸۲

من از عضویت در این کمیته مرکزی ننگ دارم»^۱ و عین استعفای او که در پایان کتابش چاپ و منتشر شده است، تاریخ ۱۴ مه ۱۹۵۸ (برابر با ۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۷) را دارد. البته حزب هم بعداً رأی به اخراج دکتر کشاورز داد.

کیانوری از ثروت زیاد خانواده و خود کشاورز ادعاهای نامحدودی دارد. بطوری که ۵۰۰ متر زمین مخروبه و متروکه او را پنجاه هزار (۵۰۰۰۰) متر ذکر می‌کند و بی‌انصاف به یک صفر اضافی هم قناعت نمی‌کند. همچنین مدعی است که کشاورز در الجزایر هیچ مبارزه‌ای نکرد و تنها مبارزه‌اش این بود که در سن ۸۰ سالگی ازدواج مجددی کرد و همسر قبلی او از دستش دق مرگ شد. بالاخره با سر بر آوردن از عالم غیب، پیش‌بینی می‌کند که کشاورز، «تزد رضا پهلوی هم خواهد رفت و بالاخره نوکر رجوی هم خواهد شد»^۲ کیانوری برای خراب کردن چهره کشاورز، در دنباله پاسخ خود راجع به مبارزه در الجزایر ضمن صفحه بعد می‌گوید «ایشان در الجزایر هیچ کاری نکرد... او در اواخر هفته با این خانمش به سویس می‌آمد و بعد برای تدریس به الجزایر می‌رفت. همین!» اما از آنجا که کم حافظگی دامن‌گیر اوست، مجبور می‌شود در ۵۰ صفحه بعدتر، اظهارات کنونی خود را به کلی فراموش کرده، اعتراف کند که:

البته قبل از این ملاقات [گروه تهرانی با رهبران حزب توده در لاپزیک] دکتر کشاورز - که در عراق ناکام شده و به الجزایر رفته و چینی‌گرایی را شروع کرده بود - با آنها تماس گرفته و این عناصر در واقع به حزب کمونیست چین پیوسته بودند... بعلاوه کشاورز آنها را به چین مربوط کرد. کشاورز از الجزایر به چین رفته بود و پس از مذاکرات و قول و قرارهایی به نمایندگی از سوی حزب کمونیست چین به آلمان و ایتالیا آمد و در آنجا با افرادی چون نیکخواه و فیروز فولادی و کورش لاشائی و مهدی خانباها تهرانی تماس گرفت و بعد از انشعاب عده‌ای‌شان را به چین برد و با مقامات حزب کمونیست چین ملاقات داد. بدین ترتیب، عده‌ای برای فراگیری عملیات

۱- من متهم می‌کنم... ص ۱۳ و ۱۶۵

۲- کیانوری، خاطرات، ص ۳۸۳

پاراتیزانی و پیاده کردن تزه‌های مائوتسه‌تونگ در زمینه جنگ مسلحانه در ایران، به چین اعزام شدند.^۱

از آقای کیانوری می‌پرسیم که اگر این فعالیت‌ها در حکم «هیچ» است و مبارزات حادّ سیاسی نام ندارد، پس کار سیاسی چیست که به مذاق خوش نشینان لایزک خوب جلوه کند؟ ولی چون این مبارزات در مسیر دیپلماسی حزب توده نبود و در جهت ضدیت با شوروی تلقی می‌شد، کیانوری بر این همه خط بطلان می‌کشد. ضمناً دو نکته را یادآور می‌شویم. یکی اینکه از آقای کیانوری ممنونیم که ما را با مبارزات دکتر کشاورز آشنا کرد. قبل از این اطلاعات، از فعالیت‌های دکتر کشاورز بخصوص در الجزایر بی‌خبر بودیم. نکته دوم اینکه تمام اعضای حزب توده که زیر پرچم حمایت و مزایای گوناگون و اقتدار مطلقه شوروی به کمونیسم روسی «نه» گفتند و این صدای پرطنین در جهان پیچید (اعم از اینکه کمونیسم چینی یا کوبائی و غیره را پذیرفتند) از نظر شجاعت اخلاقی نسبت به باقی ماندگان در حزب توده رحجان داشتند.

کینه کیانوری نسبت به کشاورز دلیل روشنی دارد: کشاورز در کتابش بسیاری از رازهای سر به مهر را فاش کرده است. اگر این کتاب نبود، ما هنوز نسبت به «جنایت‌ها و خیانت‌ها»ی بعضی از رهبران حزب توده شاید گمراه بودیم. ولی یقیناً کشاورز برای جاسوسی به حزب توده نیامده بود. چه، او شدیداً از این کار اکراه داشت. چون کشاورز از لحاظ اخلاقی به حیثیت کیانوری لطمات زیادی وارد کرده است، کیانوری هم به اصطلاح خواسته برای اعاده حیثیت خود مقابله به مثل کند. در هر حال نوشته‌های کیانوری و کشاورز هر دو در دسترس خواننده است. دکتر کشاورز نیز اگر دروغ‌بافی کرده باشد، با آبروی خود بازی کرده است. تشخیص صحیح از سقیم هم برای خوانندگان هوشمند ایرانی کار چندان سختی نیست.

۳۹۱- ثروتمندی که در ۸۰ سالگی تجدید فراش کرد!

دکتر کشاورز با اینکه زمانی پزشک خانواده پهلوی بود، مع الوصف با پهلوی‌ها دشمنی دیرینه و آشتی‌ناپذیر دارد و نسبت به دکتر مصدق ارادت خاص می‌ورزد و هیچ‌جا به او گوشه و کنایه نزده است. او از اتهامات ناروای کیانوری به دور است و مشمول آنها که در خاطرات کیانوری آمده واقع نمی‌شود و بخصوص در این موارد، اتهام دروغ‌گویی به او اصلاً نمی‌چسبد. تا زمانی که در حزب توده فعال بود شیطنت‌هایی از او سر می‌زد. اما از آن پس، مخصوصاً در کتاب خود، غیر از پاره‌ای خودستایی‌ها که تا حدود زیادی معمول اکثر خاطره‌نویسان است، کمتر سیئه مذمومی نشان داده است. دکتر کشاورز ثروت افسانه‌ای نداشت و از آنچه داشت مقدار زیادی به حزب می‌بخشید. شاید برای جاپا باز کردن، از هیچ بخشش و گذشتی در راه حزب توده دریغ نمی‌کرد. جاه‌طلبی می‌داشت و وقتی در حزب ماند بد نمی‌دانست که پست و مقامی فراچنگ آورد. بطوری که خود کشاورز در مقدمه کتابش می‌نویسد، زمانی از رهبری حزب جدا شد که می‌دید مدعیان تراز نوین حمایت از طبقه کارگر، مرتکب نامردمی‌های فراوانی شده‌اند. به همین جهت از عضویت حزب توده هیچ‌گاه استعفا نداده است، چون به مکتب و آرمان نهائی آن اعتقاد دارد. آنچه سبب استعفای او شد، خط مشی و عملکردهای کمیته مرکزی حزب توده بود و تنها از عضویت در این کمیته نیز استعفا داد. در یک کلام دکتر کشاورز با بیانیه (مانیفست) من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را کارنامه مثبتی از خود به یادگار گذاشت و در آن از واقعیات حساس و مهمی سخن گفت. به همین جهت هم کیانوری در خوار خفیف کردن او با تمام قوت کوشیده است. از جمله ادعا دارد که مبارزه کشاورز این بود که «فقط در سن ۸۰ سالگی با یک دختر ۱۸ ساله الجزایری ازدواج کرد... اتفاقاً همسر خوبی داشت. از بس این مرد فاسد بود، زنش زجر کشید و مرد»^۱ و این دروغ آشکاری است. اولاً باید پرسید عقیده کیانوری تا قبل از ازدواج دوم کشاورز نسبت به همسر اول او هم همین بود که حالا

اظهار می‌دارد؟ اگر کشاورز تجدید فراش نمی‌کرد باز هم زن مرحومه‌اش آنقدر «خوب» و مظلوم بود؟

ثانیاً دروغ آشکار او اینجاست که وقتی کشاورز به الجزایر رفت ۵۵ سال داشت (متولد ۱۲۸۶ خورشیدی است) و ۱۵ سال در آنجا ماند و زمانی که برای همیشه الجزایر را ترک کرد، تازه ۷۰ ساله شده بود. کشاورز مسلماً خیلی پیش از ۷۰ سالگی و احتمالاً اوائل و رودش به الجزایر با این دختر ازدواج کرده بود، به این دلیل روشن که خود کیانوری گفته است کشاورز «در اواخر هفته با این خانمش به سویس می‌آمد و بعد برای تدریس به الجزایر می‌رفت» ولی اگر فرض کنیم کشاورز سال آخر اقامت خود در الجزایر هم ازدواج کرده باشد، باز ۸۰ سال نداشته و کیانوری از راه کینه‌توزی سن او در زمان ازدواج دوش را حداقل ۱۰ سال و حداکثر ۲۵ سال اضافه کرده است.

۳۹۲- چند اظهار نظر دربارهٔ روزبه

مصاحبه‌کننده بار دیگر از دفاعیات خسرو روزبه صحبت می‌کند و از چگونگی رسیدن آن به دست روس‌ها می‌پرسد. سپس از موارد حذف شده در دفاعیات او بحث می‌کند. کیانوری تأیید می‌نماید که متن آن قبل از انتشار سانسور شده است. کیانوری جزئیات سانسور را به «یاد» نمی‌آورد. ولی می‌گوید «دربارهٔ من نوشته بود که آدم بدی نیست ولی خشن و تندخوست»! می‌دانیم که عمده‌ترین علت سانسور دفاعیات روزبه، بدگویی و انتقاد شدید دربارهٔ «خیانت» سران حزب توده مخصوصاً کیانوری و قاسمی و... بوده است. چون قبلاً به تفصیل سانسور دفاعیات روزبه را بررسی کرده‌ایم، تکرار نمی‌کنیم.

مصاحبه‌کننده از قول طبری می‌گوید «قبل از اعدام روزبه، رادمنش و اسکندری و قاسمی و فروتن، روزبه را خائن می‌دانستند و کامبخش و کیانوری و طبری از او دفاع می‌کردند. این مطلب صحیح است؟» کیانوری که تأیید خبر طبری را به صرفه و صلاح خود می‌بیند، علی‌رغم مخالفت‌های جدی با طبری و کژراهه، فوراً جواب می‌دهد «این

نوشته طبری درست است»^۱ مصاحبه کننده جمله منقول از طبری را در پانوشت به صفحات «۲۲۴-۲۲۷» کترراهه ارجاع داده است. ولی برخلاف نظراو، ما این چهار صفحه کترراهه را زیرورو کردیم و از جمله‌ای که حاوی تأیید طبری از کیانوری درباره روزبه و تکذیب دیگران نسبت به او باشد هیچ مطلبی پیدا نکردیم. عنوان این چهار صفحه «داستان دفاعیه خسرو روز» است و هیچ جای دیگر کترراهه عنوانی که شامل اسم روزبه باشد تکرار نشده است. البته ممکن است مصاحبه کننده در انعکاس شماره صفحات این ارجاعات اشتباه کرده باشد.

ما در بیراهه و این دفتر بارها گفته‌ایم که طبری به عللی جانب کیانوری را نگه داشته و تا می‌توانسته به قاسمی و اسکندری و ملکی حمله کرده است. چرا که این اشخاص دور از دسترس طبری بوده‌اند و هیچ نوع خطری برای او نداشته‌اند. کیانوری از اینکه شنید سندی او را حامی روزبه نشان داده خیلی خوشحال است؛ ولو از سوی طبری باشد. ولی دکتر کشاورز عکس این ادعا را دارد و می‌گوید تا قبل از اطلاع خبر اعدام روزبه، کامبخش و کیانوری روزبه را مسخره می‌کردند و او را کسی می‌دانستند که ادای قهرمان‌ها را درمی‌آورد. کیانوری از این وحشت داشت که اگر روزبه (در سال ۱۳۲۹) فرار داده نشود، با توجه به نارضایتی شدید از او، اسرارش را فاش کند. به همین جهت با تلاش او ابوالحسن تفرشیان از لیست ۱۰ نفره فرار خط خورد و روزبه به جای او در این فهرست جای گرفت.

دکتر کشاورز می‌نویسد:

یکی از عللی که مرا به استعفا وادار کرد و در حقیقت کاسه صبرم را لبریز کرد، توهین‌ها و تهمت‌هایی بود که کامبخش و کیانوری در راهروهای پلنوم پنج حزب، هنگامی که ما خبر توقیف رفیق روزبه را دریافت کردیم، نسبت به روزبه ابراز می‌داشتند. کامبخش رفیق روزبه را متهم می‌کرد که می‌خواهد خود را قهرمان معرفی کند! (می‌گفت روزبه قهرمان منشی

می‌کند) کیانوری اظهار می‌کرد روزبه ضعیف است و از بسیاری مسائل خبر دارد و ممکن است اقرار کند. بعدها ما در مسکو اطلاع یافتیم که هنگام فرار دسته جمعی ۱۰ نفر از افراد کمیته مرکزی حزب در سال ۱۹۵۰ از زندان قصر، کیانوری با اصرار پیشنهاد کرده بود که رفیق روزبه به دلیلی که در بالا گفتم (ضعف) به جای رفیق افسرمان تفرشیان که فرار بود جزو فراریان باشد گذاشته شود و همین طور هم شد یعنی روزبه با ۹ نفر دیگر فرار داده شدند و تفرشیان با آنکه محکومیت طولانی‌تر داشت در زندان گذاشته شد.^۱

کشاورز در صفحات دیگر کتابش این مضامین را تکرار کرده می‌گوید «کیانوری می‌گفت: روزبه ضعیف است و چون از بسیاری اسرار خبر دارد ممکن است اقرار کند... در این ایام روزبه از ما حرف گوش نمی‌کرد»^۲ روزبه که بعد از ۲۸ مرداد به بی‌اعتباری این رهبران پی برده بود دیگر به ساز امثال کیانوری نمی‌رقصید و در این میان کیانوری بیش از سایرین روزبه را از خود رنجانده بود. عناد کیانوری تا روز تیر باران روزبه ادامه داشت. تنها پس از مرگ، افراد جناح کامنبخش و کیانوری برای مداحی و تجلیل از او روی دست یکدیگر بلند می‌شدند.

اسفندیار بزرگمهر که تصادفاً همند روزبه بود موفق شد یک شب سه ساعت ونیم با او دیدار و گفتگو داشته باشد و راجع به حوادثی که حزب توده آفریده بود با او بحث کند. بزرگمهر تا بعد از تیرباران روزبه در زندان بود^۳ و او را «یک کمونیست معتقد و مومن و فداکار» توصیف کرده بود.^۴ بزرگمهر در خاطرات خود می‌نویسد «روزبه مرتب از کسانی که در داخل حزب خیانت کرده و فکر استفاده‌های

۱- من متهم می‌کنم... ص ۹۸

۲- همان منبع، ص ۹۸

۳- کاروان عمر، ص ۳۱۶

۴- همان، ص ۳۰۷

شخصی بودند صحبت می‌کرد ولی کمتر نام اشخاص را می‌برد»^۱ و از رهبرانی که در ایران نبودند هیچ اسمی را به میان نیاورد. وقتی از اشتباهات صحبت شد، روزبه گفت «حزب کمونیست شوروی هم بسیار اشتباهات زیاد کرده و خواهد کرد... در حزب توده ایران هم اختلاف وجود داشت و هنوز هم ادامه دارد» درباره «سوء قصد به شاه و ترور محمد مسعود» هم بحث شد و روزبه گفت «سوء قصد به شاه را عوامل حزب توده بدون هیچ گونه دستوری مرتکب این اشتباه شدند»^۲ در این گفتگو روزبه بخصوص بر «خیانت» در داخل حزب توده تأکید و اصرار داشته است.^۳

۳۹۳- مرگ مشکوک پیشه‌وری

درباره مرگ مشکوک پیشه‌وری، کیانوری در صفحه ۳۸۶ می‌گوید «حرف‌های دوگانه‌ای زده می‌شود. آنچه من می‌دانم و بیشتر به حقیقت نزدیک است این است که تصادف کاملاً طبیعی بوده است. عقیده کامبخش هم همین بود که این تصادف طبیعی بوده است»

کاملاً طبیعی است که این نحوه اظهار نظر برای پشتیبانی و رفع اتهام از کامبخش می‌باشد. زیرا شخص کامبخش در تصادف منجر به مرگ پیشه‌وری متهم بود که دست داشته است. در این صحنه سازی، شرکت غلام یحیی و کامبخش تقریباً مسلم است و دکتر کشاورز و مرحوم دکتر احمد شفائی نیز همین قول را تأیید کرده‌اند.

۳۹۴- ماجرای حسین یزدی و کیانوری

حسین یزدی فرزند ارشد دکتر مرتضی یزدی، بعد از کودتای ۲۸ مرداد، در اروپا همکاری خود را با حزب توده شروع کرد و مستقیماً با دکتر رضا رادمنش دبیر کل آن حزب کار می‌کرد. پس از چند سال معلوم شد که حسین یزدی عامل نفوذی ساواک

۱- همان، ص ۳۰۹

۲- همان، ص ۳۰۸

۳- همان، گفتگو با سروان خسرو روزبه، صص ۳۰۶ تا ۳۳۰

بود و با سازمان‌های اطلاعاتی ایران و آلمان غربی روابط نزدیک دارد. این جریان در دسر بزرگی برای کادر رهبری حزب توده ایجاد کرد. قضیه وقتی آفتابی شد که حسین یزدی به گاوصندوق یا «گنجة رزهی» رادمنش دستبرد زد و اسناد حزبی و موجودی نقد آن را دزدید. پلیس آلمان شرقی حسین یزدی را خیلی زود دستگیر کرد و او ضمن بازجویی، به این سرقت و داشتن رابطه نزدیک با ساواک اعتراف نمود.

ماجرای حسین وسیله سه نفر از رهبران حزب توده یعنی طبری، کیانوری و اسکندری تقریباً بطور کامل بازگو شده است. اما در نقل جزئیات آن بین کیانوری و اسکندری اختلافاتی وجود دارد. از جمله کیانوری می‌نویسد «از گاو صندوق دکتر رادمنش اسناد حزبی و مقداری پول نقد (حدود ۷ - ۸ هزار دلار) برده‌اند... البته این اسناد ارزشی نداشته»^۱ به نظر می‌رسد کیانوری ارزش اسناد و مقدار پول را کم نشان می‌دهد تا «ماموریت دوم» حسین یزدی مهم جلوه کند. زیرا او بلافاصله می‌افزاید «هدف این بود که در حزب شایع کنند که دسته کیانوری این کار را کرده و بدین ترتیب تشنج ایجاد شود. ماموریت دوم [حسین یزدی] قتل کیانوری بود»^۲ که قبلاً شرح داده است.

اولاً - اسکندری می‌گوید آن پول‌ها «حدود بیست هزار دلار بود»^۳ و طبری که «متأسفانه از متن اعترافات حسین مطلع» نبود و ماجرا را «از اسکندری یا کیانوری» شنیده است می‌گوید آن پول «دو هزار مارک آلمان غربی» بود.^۴

ثانیاً - گویا ارزش اسناد سرقت شده فوق العاده زیاد بود. بطوری که اسکندری گفته است «علاوه بر پول، حدود ۱۰۰ نفر از اشخاصی که در ایران با حزب کار می‌کردند، با عکس‌هایشان و تمام مشخصات و اینها، وجود داشت... به هر حال من رفتم پیش مهین رادمنش و به او گفتم خانم! این قضیه خیلی جدی است»^۵

۱- کیانوری، خاطرات، صص ۳۹۳ و ۳۹۴

۲- همان، ص ۳۹۴

۳- ایرج اسکندری، خاطرات، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ص ۳۳۹

۴- کژراهه، صص ۲۲۸ و ۲۲۹

۵- اسکندری، انتشار همان مؤسسه، ص ۳۳۵

ثالثاً- هیچ کس نمی خواست شایع کند که دارو دسته کیانوری مرتکب این سرقت شده و تشنجی علیه او ایجاد شود. بلکه اساساً خود کیانوری به منظور بی اعتبار کردن دکتر رادمنش محرک اصلی این حادثه بوده است.

رابعاً- در ذکر سایر موارد این سرقت نیز گفته‌های کیانوری و اسکندری با یکدیگر نمی خواند و اختلاف زیادی با هم دارند که از برشمردن آن درمی گذریم. اما باید توجه داشت که وقتی مهین همسر رادمنش به این سرقت پی بُرد، بدون معطلی اسکندری را در جریان قرار داد و نیز اسکندری بود که بدو آ به حزب سوسیالیست متحده آلمان شرقی مراجعه کرد و آنها از طریق پلیس برلن شرقی حسین یزدی را دستگیر کردند. همچنین کیف اسناد و پول‌ها پس از استرداد از سارق، تحویل اسکندری گردید و تنها اوست که مستقیماً پولها را شمرده و ارزش آن اسناد را می دانسته است. بعد از خاتمه ماجرا، تازه بقیه رهبران حزب توده در مورد اصل جریان و کشف آن قرار گرفتند. بنابراین، چون روایت اسکندری روایتی دست اول است و بعلاوه او به دروغ‌گویی هم شهرت ندارد، عقلانی است که برای گفته‌های او ارزش بیشتری قائل شویم. بخصوص که احسان طبری هم می گوید «مجموعه این اخبار را اسکندری به ما در دفتر حزب اطلاع داد و برای یافتن موجودی پول و اسناد، که حسین ربوده بود، اقدام کرد»^۱

۳۹۵- افشای افسانه قتل

در مورد ادعای قصد قتلش وسیله حسین یزدی، کیانوری شرح کشفی نوشته و در قهرمان نشان دادن خود جزئیاتی را تصویر کرده که هیچ سند و مدرکی پشت آن نیست و با عقل هم جو در نمی آید. اتفاقاً چون کیانوری از مدت‌ها قبل چنین ادعائی داشته و در خاطرات خود نیز با تشریح چگونگی قتل، هفت تیر، صدا خفه کن و غیره به بزرگنمایی حادثه پرداخته، ایرج اسکندری روی آن مدعیات (پیش از خاطرات کیانوری) جواب این اوهام را داده است:

کیانوری همواره مدعی بود که این حسین می خواسته او را بکشد. قضیه از این قرار بود که حسین یزدی ضمن تحقیقات درباره روابط خود با اعضای کمیته مرکزی، برای اینکه خواسته باشد عمل جاسوسی خود را به زعم خود مشروع جلوه دهد، اظهار داشته بود که اینها و این کیانوری پدر مرا لو داده اند و من هم با آنها خصومت داشتم و می خواستم انتقام پدرم را بگیرم. حرف مزخرف و کشکی که هیچ مبنا و مأخذی نداشته و تنها تلاش مذبحانه‌ای برای توجیه جرم ارتكابی بوده است. ولی مضحک این بود که کیانوری این حرف را مدت‌ها علم عثمان کرده بود و ول کن آن هم نبود و تا آخر رها نکرد. مرتباً می گفت این حسین می خواست مرا بکشد.^۱

نتیجه این تحقیقات را ابتدا به اسکندری - که در هتل حزبی در برلن شرقی به همین منظور موقتاً اقامت کرده بود - داده بودند و بعد هم سایر رهبران و کادرها از آن مطلع شدند. طبری هم روایتی از این جریان دارد که در مجموع با اظهارات اسکندری هماهنگی بیشتری دارد و با حکایت کیانوری کمتر جور درمی آید؛ گرچه بعضی از جزئیات را از «اسکندری یا کیانوری» شنیده است.

در خاطرات اسکندری، آذرنور یکی از مصاحبه کنندگان با او، ضمن دلائل و شواهدی می گوید که خود در این ماجرا علاوه بر سوءظن شدید به حسین یزدی، نسبت به کیانوری نیز مشکوک بوده است. فریدون آذرنور مدعی می شود که «به نظر من، هم کامبخش و هم کیانوری به همکاری حسین با ساواک پی برده بودند اما برای زمین زدن رادمنش چیزی نمی گفتند» سپس از شخصی به نام بدیع صحبت می شود که برادرش را ساواک احضار کرده بود. بدیع بعضی موضوعات مربوط به کمک حزب توده به برادر خود را که بنا به پیشنهاد کامبخش صورت گرفته بود برای آذرنور تعریف می کند و طبق خواهش آذرنور، این مسائل را روی کاغذ می آورد که آذرنور آن را در پلنوم مطرح کند. بعد، این گفتگو بین آذرنور و اسکندری و امیر خسروی رد و بدل می شود:

آذرنور: ... اول آن را با کیانوری [به عنوان مسئول تشکیلات] در

میان گذاشتم.

اسکندری: بله! گفت نکن.

آذرنور: نه! خیلی شدیدتر گفت: اصلاً این بدیع آدم پدر سوخته و دروغگو و بلوفزن و اینهاست. او اصلاً به برلن نیامده است. خود بدیع به دو نفر مشکوک بود: یکی کیاوری و دیگری [حسین] یزدی. در برلن غیر از این دو نفر هیچ کس مرا ندیده است. خلاصه کیاوری نگذاشت من این موضوع را مطرح کنم.

اسکندری: بعداً عقیده‌اش این بود که کیاوری [عامل تحریک حسین یزدی برای سرقت] بوده است. بدیع آمد پیش من و گفت من به کیاوری شک دارم و فلان و فلان. گفتم این حرف‌ها چیست؟ گفت نه! قضیه این است، برادر من چنین گفت.

آذرنور: به من گفت به کیاوری و یزدی مشکوک است.

اسکندری: ولی بعد [از انقلاب] که خودش به ایران رفت و با آنها همکاری کرد.

امیر خسروی: درست نیست. در ایران بدیع را به بازی نگرفتند. هم

کیاوری هم میزانی با او خیلی بد بودند. عاطل و باطل مانده بود.^۱

قبل از این بحث بدیع از آذرنور خواسته بود که ارتباطش را با او قطع کند، به این دلیل که بدیع گفته بود «در بین شما یک نفر جاسوس وجود دارد» و منظور او از این جاسوس، کیاوری بود.

۳۹۶- یادداشتی در مورد معاوضه دو زندانی

اینک که ماجرای دستبرد حسین یزدی به «گنج زرهی»^۳ دکتر رادش مطرح

۱- خاطرات اسکندری، همان مرسه، صص ۳۴۵ و ۳۴۶

۲- همان منبع پیشین، صص ۳۴۲ و ۳۴۴

۳- اصطلاحی که مهین یزدی برای گاو صندوق شوهرش رضا رادش به کار می‌برد. ضمناً مهین، دختر شیخ حسین یزدی و دختر عموی حسین و فریدون یزدی است

است بد نیست به داستانی که دکتر احمد شهباسا ضمن یادداشتی برای نگارنده فرستاد اشاره شود. یادداشت دکتر شهباسا مربوط به حسین یزدی و مبادله او در زندان آلمان شرقی با علی خاوری (رهبر فعلی بقایای حزب توده در خارج از کشور) در زندان تهران و زندانی شدن خود یزدی در آلمان شرقی می‌باشد. بعلاوه، حسین یزدی در مورد سرقت گاو صندوق واقعیت ماجرا را - مختصر و مفید - به شهباسا می‌نویسد:

در اواخر دهه ۱۳۴۰ در سفارت ایران در کلن - آلمان غربی - مسئول امور کنسولی بودم. از وزارت خارجه ایران نامه‌ای رسید که آقای اسدالله علم توصیه کرده‌اند «اقدام شود تا مقامات آلمان شرقی آقای حسین یزدی فرزند آقای دکتر مرتضی یزدی را از زندان آزاد کنند» کذا - مقامات آلمان غربی شخصی را به نام فوگل Vogel که وکیل دادگستری و ساکن برلن غربی بود، در اختیار داشتند و برای آزاد کردن افرادی که در آلمان شرقی (به هر علتی) گرفتار می‌شدند، از او استفاده می‌کردند. به آقای فوگل مراجعه و خواسته شد در آزاد کردن آقای حسین یزدی اقدام کند. پس از چندی آقای فوگل پاسخ داد که نزد مقامات آلمان شرقی اقدام کرده و آنها پاسخ داده‌اند که حاضرند آقای حسین یزدی را با آقای علی خاوری که در ایران زندانی است مبادله کنند. معلوم بود مقامات آلمان شرقی نظر دولت شوروی را ابلاغ کرده‌اند. جریان امر به تهران گزارش شد. از تهران پاسخ دادند پیشنهاد عجیبی است، زیرا معمولاً دو نفر را که تابع دو کشور مختلف هستند در این گونه موارد با یکدیگر مبادله می‌کنند. آقای خاوری خود ایرانی است، چگونه می‌شود که او را با یک ایرانی دیگر مبادله کرد؟! به هر حال، دیگر اطلاع پیدا نکردم که موضوع به چه صورتی دنبال شد.

در سال ۱۳۵۸ که سفیر ایران در برلن شرقی بودم روزی آقای حسین یزدی از برلن غربی تلفن کرد و از من خواست با او مصاحبه‌ای داشته باشم. با او در برلن غربی قرار ملاقات گذاشتم و حضوری از برگزاری مصاحبه پوزش خواستم. معلوم شد او به عنوان خبرنگار با روزنامه دی ولت (Die welt) و دیگر نشریات آن مؤسسه همکاری می‌کند... از او علت زندانی شدنش را در آلمان شرقی استفسار کردم. گفت «دکتر رادمنش که در آن موقع تشکیلات و جریان فراریان حزب توده را سرپرستی می‌کرد،

خانمش از منسوبین من بود و بدین جهت در خانه او رفت و آمد داشتم. روزی خانه را تنها دیدم و بخشی از اسناد و مدارک حزب توده را از گاو صندوق منزل برداشتم و به برلن غربی بردم ولی در همان ۲۴ ساعت اول مقامات آلمان شرقی مرا در آپارتمانی که در برلن غربی داشتم یافتند و با اسناد و مدارک به برلن شرقی برگردانده زندانی کردند»
به قراری که بعداً اطلاع حاصل شد آقای حسین یزدی با ساواک در ارتباط بوده و برای آنها - شاید به دستور آنها - دست به این اقدام زده بوده است

احمد شهباز^۱

۳۹۷- کناره گیری از کمیته مرکزی

پس از تشکیل پلنوم دهم، رهبری حزب در دست بوروی موقت قرار گرفت. کیانوری می گوید که کامبخش در سمت مسئول اروپای غربی و امور مهاجرت، او را به پست معاونت خود در اداره حزب برای اروپای غربی گمارد. اما به علت اعتراض و فشار اسکندری به کامبخش، او مجبور شد از این مسئولیت معاف شود و بنابراین بطور کلی از کار در دبیرخانه کمیته مرکزی کناره گیری کرد و تنها به همان کار «جعلیات» در دبیرخانه حزب ادامه داد. چون در این کار خبره شد بود می گوید «آقایان در حالی که ادعا می کردند به من هیچ اعتماد ندارند، با پاسپورت هایی که من برایشان درست می کردم با خیال راحت برای گردش به اروپای غربی می رفتند»^۲ بگذریم از اینکه به قول خود کیانوری جعل اوراق و اسناد سجلی و پاسپورت و ویزا برای عزیز کرده های حزب توده به منظور گردش و تفریح در شهرهای اروپای غربی صورت می گرفت. اما مصاحبه کننده به کمک شخصیت خرد شده کیانوری می آید و می گوید «این مسئله را طبری نیز مطرح کرده است. این می رساند که ابراز عدم اعتماد آنها به شما جنبه رقابت شخصی و سیاسی داشته است» نه اینکه به خاطر شناخت و تجربیات طولانی و تلخی بود که از کیانوری داشته اند، والا در شخصیت برجسته و بی غل و غش کیانوری که شکی نیست!

۱- یادداشت مورخ ۳۰ دیماه ۱۳۷۲ که عین آن نزد نگارنده است.

۲- کیانوری، خاطرات، ص ۴۰۳

به این ترتیب کیانوری از بهار سال ۱۳۴۱ به کار تخصصی، علمی و دانشگاهی خود در خارج از حزب می‌پردازد ولی مجبور بود لااقل هفته‌ای یک بار در یک حوزه حزبی شرکت کند. اعضای این حوزه عبارت بودند از بعضی کادرهای درجه یک و دو که در سطح عضو با سابقه کمیته مرکزی مثل کیانوری نبودند. اما باز هم مصاحبه کننده از سرلطف، برای شخصیت پردازی کیانوری به استمدادش می‌شتابد و حقارتی را که بر او روا داشته‌اند ناروا می‌نماید و می‌گوید «در واقع این تصمیم رادمش و اسکندری دال بر شرکت شما در این حوزه، به منظور تحقیر شما بود»^۱ او نمی‌گوید کسی که قهر می‌کند، باید تالی فاسدش را هم تحمل کند و تاوانش را پس بدهد. اصلاً آنها می‌خواستند کیانوری را از حزب اخراج کنند. چون از دست او (هم به خاطر روابط مشکوک، حرکات ماجراجویانه، بی‌اعتنائی به مقررات حزبی، خشونت و رفتار خطرناکش و هم به عنوان رقیبی قوی) عاجز شده بودند. منتها علی‌رغم تمایل و تلاش، زورشان نمی‌رسید. چون همگی رهبران، علی‌قدر مراتبهم در اختیار مقامات شوروی بودند.

باری، حوزه‌ای که کیانوری از نظر کیفی در سطح پایینی توصیف می‌کند، نمی‌گوید چه کسانی عضو آن بودند. این حوزه در برلن تشکیل می‌شد و گوینده آن ایرج اسکندری بود. بعضی اعضای آن - که حدود ۲۰ نفر می‌شدند - عبارت بودند از فریدون آذر نور، خلعتبری، بابک امیر خسروی، شهناز اعلامی، بزرگ علوی و دیگران. بزرگ «علوی هر وقت به جلسه می‌آمد، قبل از هر چیز می‌پرسید: از ایران چه خبر؟... کیانوری و همسرش مریم فیروز نیز عضو این حوزه بودند ولی اولی [کیانوری] به خاطر اینکه دون‌شان خود می‌دانست که فقط عضو ساده حوزه باشد، هر بار به بهانه‌ای طفره می‌رفت و حاضر نمی‌شد. و زنش نیز برای رییس حوزه تصدیق دکتر آورده بود که یک چنین جلساتی، سلامت او را به خطر می‌اندازد!»^۲

۱- همان، ص ۴۰۴

۲- شهناز اعلامی، روزگار نو، شماره ۱۵۴، آذرماه ۱۳۷۳، ص ۴۶

۳۹۸- اصلاحات امریکائی در ایران

تحت عنوان مزبور، مقطع بعد از کودتای ۲۸ مرداد تا اوائل صدارت امیرعباس هویدا به بحث گذاشته می‌شود و کیانوری تحلیل بسیار سطحی و عوامانه‌ای از موضوع نفوذ امریکا و رقابت و رفاقت انگلیس و امریکا دارد که در شأن مقام دبیر اول یک حزب مهم سیاسی (سابق) نیست. در این موارد، خیلی فشرده به بعضی از اظهارنظرهای کیانوری اشاره‌ای گذرا می‌کنیم. زیرا اظهار نظر در پدیده اصلاحات ارضی شاه و تحلیل چنین مطلب مهمی مستلزم بحثی گسترده و پژوهشی کارشناسانه است که در این مختصر نمی‌گنجد.

الف- می‌گوید شاه ابتدا با اصلاحات ارضی موافق نبود. زیرا «مالکین بزرگ پایگاه اصلی شاه برای سرکوب جنبش‌های دهقانی بودند... انگلستان نیز نمی‌خواست که این پایگاه مهم را از دست بدهد و لذا با اصلاحات ارضی مخالف بود و بطور پنهان از شاه حمایت می‌کرد»^۱ در آن دوران نه از جنبش‌های دهقانی- به معنایی که کیانوری در نظر دارد- خبری بود و نه تحلیل روابط حسنه میان شاه و انگلستان دارای بار واقعی است. مسائل اجتماعی- تاریخی را این گونه ساده‌انگارانه بررسی نمی‌کنند. شاید بتوان از این نظر که اصلاحات ارضی می‌توانست یک طرح تشویقی (و نه بیشتر) از سوی امریکا باشد و بنابراین انگلستان موافقتی با آن نداشت، حق را به کیانوری داد. زیرا استعمار کهن با شیوه سنتی انباشت ثروت و قدرت در حیطة بزرگ مالکان مانوس بود و رغبت بیشتری داشت و استعمار نو با سرمایه‌داری کارخانه‌ای و تولیدات صنعتی موافق بود و دوستان نزدیک را هم به این شیوه تشویق می‌کرد. اما این مسئله هنوز حل نشده است که شوروی چگونه با این «طرح امریکائی» کنار آمد، آن را «اصلاحات مترقی شاه» خواند، رو دست خورد و از آن دفاع نمود، با تمه حیثیت حزب توده بازی کرد و آن حزب را به دنبال بدنامی خود کشید. چه، دست‌کم برای شوروی گویا روشن بود که اصلاحات ارضی در اجرای برنامه «کمر بند سبز» مکارتیست‌هاست و باید علیه پیشرفت کمونیسم.

پیرامون شوروی دندان نشان دهد. ممکن است مسئله را بدین گونه توجیه کرد که اگر شوروی با برنامه اصلاحات شاه روی خوش نشان نمی‌داد، به عنوان نظامی واپسگرا و ضدمدرنیست شناخته شود.

ب- بانقل قسمت‌هایی از یک مقاله در مجله اخبار امریکا و اطلاعات جهانی که اول تیرماه ۱۳۳۸ منتشر شد، کیانوری نتیجه‌گیری می‌کند که «این یک تهدید صریح علیه شاه بود» در این مقاله ابتدا از علائم تشنج و بروز اغتشاش در ایران صحبت می‌شود و بعد آن مجله می‌نویسد:

«ظاهر امر این است که شاه کنترل خود را بر کشور برقرار کرده است، اغتشاش نیست... ولی این آرامش فریبنده است، مردم عادی از حکومت ناراضی‌اند... اینکه در کشور آزادی نیست و فاصله سطح زندگی ثروتمندان و میلیون‌ها مردم عادی که فاقد وسائل زندگی هستند روز به روز افزون می‌شود، از موجبات عمده‌ای است که کار را منجر به انقلاب می‌کند» گرچه در مقاله اخبار امریکا از فقدان آزادی و نارضایتی مردم و امکان بروز انقلاب صحبت شده است، ولی همین مجله بلافاصله می‌افزاید «در این وضع، ایالات متحده خواه از جهت نظامی و خواه از جهت اقتصادی از دولت شاه قویاً پشتیبانی می‌کند»^۱. سؤال ما این است که کجای این جملات نشانه مخالفت امریکا و تهدید صریح علیه شاه می‌تواند باشد؟ کیانوری به این نتیجه می‌رسد که نوشتن عبارات مذکور در مجله «پرنثوذ» امریکا تهدید علنی نسبت به شاه است «که اگر اصلاحات انجام نگیرد توده‌ها قیام خواهند کرد»! البته او از نقش تشویق، تجلیل و تقویت‌کننده شوروی و حزب توده نسبت به شاه در این دوران، هیچ موردی را ذکر نمی‌کند.

ج- می‌گوید در اصلاحات ارضی «مالکان بهترین قسمت‌های املاک خودشان را حفظ کردند و بدترین آن را به دهقانان صاحب نسق دادند و پول‌های گزاف به دست آوردند و در سهام کارخانه‌ها شریک شدند و به سرمایه‌دار تبدیل شدند. بدین ترتیب

آنها با این پول و وام‌های دولتی به بازرگانان و کارخانه‌دارانی تبدیل شدند که به امریکا نفع می‌رسانند»^۱

این تحلیل نیز ابتدائی و ناشی از کم اطلاعی است. زیرا نگارنده خود در زمان اجرای مراحل اول و دوم اصلاحات ارضی، مسئولیت‌هایی در شهرستان‌ها داشتم و می‌توانم تا حدودی اظهار نظر کنم که:

اولاً- اینکه کیانوری می‌گوید مالکان بهترین زمین‌ها را برای خود نگاه داشتند و بدترین آنها را بین زارعین صاحب نسق تقسیم کردند، تا حدود زیادی درست بود. ولی زمین‌های نامرغوب تقسیم شده بسیار زیادتر از زمین‌های مرغوبی بود که مالک حق انتخاب یک پارچه آبادی از میان آنها را فقط به میل خود دارا بود. تاره این برنامه مشمول مرحله اول اصلاحات ارضی می‌شد و در مرحله دوم این قاعده زیرورو شد و هر مالک تنها حق مالکیت مقداری زمین را داشت که ثابت کند کشت انتخابی او مکانیزه است و به اعتبار مساحتی معلوم، تعداد تراکتور و سایر وسائل مکانیکی زراعی معین را دارد.

ثانیاً- ممکن بود که بعضی از مالکان پول‌های گزافی (آن هم پس از طی مراحل مشکل و طولانی) دریافت کرده باشند. ولی اکثریت قاطع آنها مبالغی دریافت می‌کردند که (۱) از ارزش واقعی املاک آنان خیلی کمتر برآورده شده بود. (۲) همین مبلغ را نقدی و یکجا نمی‌گرفتند بلکه به اقساط ۱۲ ساله دریافت می‌کردند. (۳) تنها به شرطی دولت به آنها این اقساط ۱۲ ساله را یکجا می‌پرداخت که کل طلب آنها از مقداری محدود و معلوم بیشتر نباشد؛ کمیسیون خاصی (ضمن وجود شرائط چندگانه از قبیل استیصال، سن بالا، ممر انحصاری گذران زندگی از املاک مورد تقسیم و...) پرداخت نقدی را تصویب می‌کرد؛ در این صورت نیز پرداخت‌های نقدی مستلزم سپردن یک تعهدنامه کتبی بود که مالک از قبول قسط آخر (و بعضاً دو قسط) به نفع دولت منصرف شده است.

به هر حال این شرائط بقدری مشکل بود که اغلب از مراجعه برای دریافت طلب

خود بصورت نقدی پشیمان می شدند و اصلاً مراجعه نمی کردند. البته از اوضاع زارعان صاحب نسق که به در به دری و فلاکت گرفتار شدند و در سال های بعد زیر پرداخت قیمت خرده مالکیت جدید خود به بانک کشاورزی کمرشان شکست (چه رسد به خوش نشین ها که هیچ حق و حقوقی برای آنها قائل نشدند) در می گذریم.

۳۹۹- تحلیل وقایع سیاسی مملکت

به نظر کیانوری شاه بنا بر «توصیه انگلیسی ها به امریکا رفت و در برابر کندی تعهد سپرد که: من این طرح را عملی خواهم کرد و بهتر است شما از حمایت امینی که عده زیادی با او مخالف اند دست بردارید... شاه در بازگشت اسدالله علم را به جای امینی نخست وزیر کرد و برای اطمینان امریکائی ها تا مدتی ارسنجانی را در پست وزارت کشاورزی نگه داشت» کیانوری نمی گوید به اعتبار کدام سند و چه ماخذ و دلیلی شاه بنا بر توصیه انگلیسی ها به امریکا سفر کرد؟ در برابر این تفسیرهای سطحی، او خود را ملزم به ارائه هیچ نوع مدرک و قرینه ای نمی بیند و این سهل انگاری در استدلال فقط به منظور عوامفریبی است و هیچ ارزشی ندارد. کیانوری در مقابل پاسخ به تاثیر اصلاحات ارضی در ساختار اجتماعی ایران، تفسیری ارائه می دهد که آن نیز بی پایه است و ارزش بررسی هم ندارد.

در ادامه تحلیل خود از اوضاع سیاسی ایران، کیانوری می گوید «کندی حتی می خواست که شاه را به علت مقاومت اولیه اش در برابر اصلاحات کنار بگذارد و در ایران رژیم جمهوری مستقر کند»^۱ این هم حرف بی ربطی است. زیرا هیچ گاه امریکا به فکر تغییر رژیم و استقرار نظام جمهوری در ایران نیفتاده بود و از اساس معتقد به تغییر رژیم سلطنتی نبود. چه، پایه سلطنت را برای اداره تنوع زبان و مذهب و انسجام قومی بخصوص در میان ایلات و عشایر و مرزداران ضرور می دانست. با محمد رضا شاه هم مشکلات زیادی نداشت. ولی البته روابط ایالات متحده و شاه قوس های نزولی و

صعودی زیادی را پیمود.

بالاخره بحث فوق به اینجا می‌رسد که کیانوری می‌گوید «بخش اعظم مواد خوراکی ایران با همان دلارهای نفتی از امریکا و اسرائیل و اروپا وارد می‌شد. کشاورزی ایران در تمام زمینه‌ها با یک فاجعه عظیم مواجه شد» این نظر به کلی نادرست است. طبق آمار و ارقام موجود، تولیدات کشاورزی (علی‌رغم سیاست‌گذاری‌های نه چندان درست دولت در بخش کشاورزی و بیشتر با همت و تلاش خود تولیدکنندگان) رشد بسیار چشمگیری یافته بود. منتها به علت بالا رفتن ناگهانی سطح درآمد ملی، رشد جمعیت کشور و بعضی دلایل دیگر، این افزایش محصولات، کفاف افزایش تقاضای روز افزون مردم را نمی‌داد.

۴۰۰- ایوانف و تاریخ نوین ایران

بحث از آقای ایوانف مورخ روسی و کتاب او به نام تاریخ نوین ایران به میان می‌آید. ایوانف کتابش را تحت تاثیر روابط دیپلماسی ایران و شوروی نگاشته که با واقعیات ملموس از زمین تا آسمان فاصله دارد. با وجود این، مثل آنکه کیانوری در قبال آن تعهدی داشته باشد، به توجیه (دفاع؟) مطالب آن می‌پردازد. مصاحبه‌کننده در صفحه ۴۰۹ می‌گوید «در باره کتاب ایوانف که توسط حزب توده ترجمه و منتشر شده چه می‌گویید؟ آیا ترجمه و نشر و مقدمه تأیید آمیز طبری بر آن، دلیل حمایت حزب توده از موضع ایوانف نیست؟» و کیانوری پاسخ می‌دهد «خیر! ما درباره این کتاب با ایوانف بحث کردیم و در ترجمه فارسی اصلاحاتی کردیم. من خودم شخصا به مسکو رفتم و با ایوانف صحبت کردم و گفتم که ما اختلاف نظر داریم و این موضع شما را نمی‌توانیم بپذیریم. کامبخش که یک دانشمند واقعی بود در مجله دنیا در نقد ایوانف... مقالاتی درج کرده است»

اولاً- ایوانف این کتاب را سه سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد یعنی در ۱۹۵۶ (۱۳۳۵) نوشت. در دوران بعد از کودتا روابط تهران و مسکو از هر جهت حسنه بود و به احتمال بسیار، آن کتاب برای دهن کجی به نهضت ملی و رهبری آن نوشته شد. در این

راستا، رادیوپیک ایران و مطبوعات حزب توده سرشار از گفتارهای مداهنه آمیز نسبت به «اصلاحات و کارهای مترقیانه» در ایران و تجلیل از شاه شده بودند. ممکن است بعضی از رهبران حزب توده در دوره پس از کودتا دید خوبی بر این مقالات نداشتند. ولی آنچه مسلم است سیاست حزب توده به تبعیت از دیدگاه‌های سیاسی شوروی عمل می‌کرد. ایرادهایی که از حزب توده راجع به تعریف از شاه گرفته می‌شود اغلب مربوط به دوران بعد از کودتا تا یکی دو سال قبل انقلاب است. حزب توده در آن زمان بیشتر از همیشه تمام شایستگی‌ها و افتخارات ملی را به نفع اصلاحات ادعائی شاه زیر پا گذاشت و حتی در سال ۱۳۵۵ (روزنامه مردم اول تیر ۱۳۵۵ شماره ۱۵۹) دلسوزانه در جهت اصلاحات شاه حرکت می‌کرد که «چرا صدها هزار دهقان هنوز زیر پوشش تعاونی‌ها نیستند؟! اینکه گفتیم دلسوزانه، به این علت است که خود رژیم با تمام قوا تلاش می‌کرد تا روستائیان را در زیر شرکت‌های تعاونی روستائی متمرکز کند. حزب توده و خود رژیم دیگر خبر نداشتند که دهقانان ایران از هرچه تعاونی روستائی و شرکت‌های سهامی زراعی دولتی است متنفر و بیزار بودند.

ثانیاً - ادعای کیانوری مبنی بر عزیمت به مسکو و مذاکره با ایوانف، به فرض درستی، چه اثری داشت؟ آقای ایوانف دوران نهضت ملی و رهبری آن را نفی کرده، به ستودن شاه پرداخت. اگر کیانوری با او صحبت داشته که «ما اختلاف نظر داریم» و دلائلی هم در رد مواضع او ارائه کرده، در این صورت کمترین اثری که بر ترجمه مطالب این کتاب گذاشته، کدام است؟ حداقل اثر فعالیت کیانوری، می‌توانست توضیحاتی در پیشگفتار ترجمه آن درباره غلط بودن مواضع ایوانف باشد. در این پیشگفتار نه تنها هیچ توضیح انتقادی وجود ندارد بلکه به عکس، سراسر مملو از مداهنت و لفاظی و تملق نسبت به ایوانف و اثرش می‌باشد.

ثالثاً - چندین سال پس از مذاکرات ادعائی کیانوری با ایوانف، این کتاب وسیله هوشنگ تیزابی و حسن قائم پناه، زیر نظر احسان طبری و تأیید رهبری حزب توده ترجمه و منتشر شد. در مقدمه‌ای که طبری بر آن گذاشته، تعریف‌های مبالغه آمیزی از پروفیسور ایوانف و کتاب او نوشته که باعث حیرت است. در پیشگفتار همین کتابی که

کیانوری مدعی است در دههٔ چهل با نویسنده آن به بحث نشسته و از او ایراد گرفته، در دههٔ پنجاه طبری طبق خط‌مشی رسمی شامل دفاع از اصلاحات شاه، ایوانف را از «ایران شناسان معروف و کارشناسان معتبر معاصر ایران... این خدمتگزار حقیقت علمی و انقلابی و تاریخی» معرفی کرده است. همچنین طبری دربارهٔ کتاب او نوشته «در نگاه‌های تاریخ نویسان جهان این کتاب اثر یگانه‌ای است و مسلماً خوانندگان ایرانی به ویژه عناصر مترقی را که عطشان دریافت ژرف سرشت واقعی حوادث ایرانند سخت شادمان و خرسند خواهد ساخت»^۱ اگر کیانوری درست می‌گوید که مخالف مواضع ایوانف بود، چگونه در موقع قدرت خود در حزب جلو طبری مطیع خود را نگرفت تا این کتاب پراز دروغ و تقلب را ترجمه نکند؟ طبری خود تصمیم گیرنده نبود و تحت ارشاد رهبران حزب، که یکی از قدرتمندترین آنان کیانوری بود، سرپرستی ترجمهٔ آن برعهده گرفت. از این گذشته، پس از ترجمهٔ آن چرا کیانوری با پیشگفتار کذائی طبری موافقت کرد و چطور آن را حذف نکرد؟ این‌ها نشانهٔ مشی رسمی یک حزب سیاسی و (بخصوص) مدعی پیشقر اولی است. کلیه آثاری که به نام حزب ترجمه می‌شود، یا هر کلمه‌ای که در آثار آن جماعت طبع و نشر گردد به حساب مشرب سیاسی و ایدئولوژیک آن گذاشته می‌شود. مگر در حزب توده بلبشوی سیاست و ریاست و ایدئولوژی حکمفرما بود که این قبیل کارها سرخود به میل هر کدام از رهبران جداگانه انجام گیرد؟ اگر کیانوری مدعی شود که اسکندری یک تنه حریف تمام کادر رهبری بود و در اثر پافشاری او این کتاب ترجمه شد، واضح است که سخنی به گرافه می‌باشد. وقتی طبری کتاب چهره‌های درخشان را به دور از چشم رهبری رسمی حزب نوشت، با مخالفت شدید اسکندری که دبیر اول حزب بود مواجه شد. این کتاب فقط به تاثیر تشویق آمیز مریم و قدرت فائقه کیانوری نوشته و چاپ گردید و برای درخشان جلوه دادن اقوام مریم و کیانوری، که تصادفاً بعضی از آنها از سیاه‌ترین چهره‌های تاریخ هستند، و همچنین تأیید برخی فرقه‌ها که از نظر طبری «جریان مترقی» هستند به تحریر

۱- م. س. ایوانف، تاریخ نوین ایران، انتشارات حزب توده، از پیشگفتار به قلم احسان طبری، صص ۴ و ۵

درآمد.^۱

خط رسمی دیپلماسی نیاوران-کرمین سبب اعزام ایوانف به تهران و نوشتن کتاب او شد؛ حزب توده مجبور بود از این دیپلماسی نیز پیروی نماید؛ طبری تحریر شد تا آن را ترجمه کند؛ او با به کارگیری دو نفر از کادرها که زبان روسی را خوب می دانستند این کار را به انجام رسانید و آن مقدمه حقیرانه را بر تارک کتاب گذاشت. ایوانف برای طبری حکم یک «مرشد» واقعی را داشت و برای سایر رهبران نیز کم جاذبه نبود. اینکه کیانوری حالا آن نویسنده و کتاب او را مردود بداند از مقوله دیگری است که چیزی را عوض نمی کند.

رابعاً- از همه بامزه تر! در اظهارات اخیر کیانوری این است که می گوید «کامبخش یک دانشمند واقعی بود و در مجله دنیا در نقد ایوانف مقالاتی درج کرده است» ممکن است کامبخش نقد تائید آمیزی نوشته باشد ولی «نقد» به معنای برخورد انتقادی جدی و بی طرفانه، آن هم از شوروی پرست درجه یکی مثل عبدالصمد کامبخش محال است. در مورد «دانشمند واقعی» بودن کامبخش بهتر است وارد این مقوله نشویم و بحث در اطراف آن را به دیگری که کامبخش را بسیار خوب شناخته اند بسپاریم.

۴۰۱- در مقام کارشناس مسائل جهانی

در مقام یک تحلیلگر مسائل سیاسی و نظامی جهانی کیانوری می گوید:

الف- «شوروی از مسئله استقرار پایگاه موشکی در ایران فوق العاده وحشت داشت. زیرا در هیچ جای دنیا امریکا نمی توانست به این راحتی مهمترین منابع و مراکز صنایع استراتژیک شوروی را هدف قرار دهد»^۲ در اینکه شوروی از ایجاد پایگاه در ایران ناراضی و نگران بود هیچ شکی نیست. اما ذیل جمله او با واقعیت انطباق ندارد. زیرا امریکا از ترکیه و یونان به خوبی - حتی بهتر از داخل خاک ایران - می توانست نقاط استراتژیک شوروی را مورد تهدید قرار دهد.

۱- یاد مانده ها و یادداشت های پراکنده ایرج اسکندری، چاپ خارج از کشور، ص ۱۷۳

۲- کیانوری، خاطرات، ص ۴۱۰

ب- می گوید در ازای واقعه خلیج خوک ها و اصرار امریکا به خروج موشک های شوروی از خاک کوبا، امریکا سه امتیاز به شوروی داد: اول اینکه امریکا «به کوبا حمله نکند» دوم آنکه «در ایران و ترکیه و ایتالیا پایگاه موشکی علیه شوروی احداث نکند» عدم ایجاد پایگاه در ایتالیا خیلی جالب است و جالب تر شرط سوم است که کیانوری یادش رفته و می گوید «ماده سوم را به یاد ندارم» او هرچه به نظرش می آید بر روی کاغذ منتقل می کند.

ج- در صفحه ۴۱۲ عبارتی دارد که عکس آن را قبلا گفته است. کیانوری در این صفحه می گوید «امریکا هیچ گاه اجازه نمی داد که در ایران یک رژیم دموکراتیک برقرار شود. این کاملا طبیعی است» در حالی که ضمن صفحات ۴۰۷ و ۴۰۸ گفته بود از نظر امریکا «باید در کشورهایی نظیر ایران که سیستم آنها استبدادی بود، یک تحول فرهنگی و سیاسی نیز به وجود می آمد و نوعی دموکراسی نیم بند، مانند کشورهای امریکا لاتین، ایجاد می شد»

۴۰۲- تجلیل از وابستگان سیاست انگلیس

اول- در ادامه بحث اصلاحات امریکا، صحبت از شخصیت هایی می شود که در اجرای «طرح های اقتصادی امریکا در ایران» ذی نفوذ و موثر بوده اند. در این باره مصاحبه کننده ارزیابی کیانوری را از شخصیت ابوالحسن ابتهاج جویا می شود. کیانوری همچون آدمی واله و شیدا به مدح و ثنای ابتهاج می پردازد و غیر از اینکه خاطرات او را «پر از خودستایی» می بیند، شخصیت ابتهاج را سرشار از محسنات گوناگون می داند. این اظهار نظر با رویه مألوف کیانوری به کلی مغایرت دارد. ابتهاج از وابستگان و سرسپردگان شناخته شده سیاست انگلستان است و در مقام مقایسه با مصطفی فاتح تفاوت محسوسی ندارد. ابتهاج حتی در خاطرات خود سندهایی به دست داده است که این ارتباط را آشکار می سازد. عجیب است! کیانوری که مخالفان خود را به نوکری انگلیس متهم می کند چگونه ابتهاج را از گناه ننگین وابستگی مبرا دانسته و در این مورد سکوت کرده است و همچون مورد رزم آرا از او تعریف می کند؟ در اینکه ابتهاج یک

مدیر برجسته امور اقتصادی و مالی بود کمتر تردیدی وجود دارد. اما جایی که کیانوری ضمن صفحه بعد (ص ۴۱۴) در نهایت سطحی‌گری و خیلی راحت راجع به اسماعیل راثین می‌گوید «به عقیده من راثین عامل امریکا بود؛ یعنی مثل آنهای دیگر در آغاز عامل انگلستان بود ولی بعد ارباب عوض کرد» خواننده متحیر می‌ماند چطور امثال ابتهاج و رزم آرا و نصرت الدوله و... که از این لحاظ دست کمی از مصطفی فاتح نداشتند، نمونه انسان‌های شریف و ناب می‌دانند؟ این هم از نکته‌هایی است که خواننده به شک می‌افتد نکند اظهار نظر دکتر کشاورز مبنی بر «عامل ذو طرفه» بودن کیانوری درست باشد!

دوم- در «پی‌نوشت کیانوری درباره خاطرات ابوالحسن ابتهاج» او پنج مورد اظهار نظر دیگر افزوده است «۵- قضاوت ابتهاج درباره دکتر اپریم و... به ویژه درباره دکتر اپریم - بسیار جالب است» در این اظهار نظر یک حس انتقام‌جوئی از اپریم موج می‌زند. دکتر اپریم اسحاق مرد باسواد، مدیر، تیزهوش و لایقی بود و طبع استقلال طلبانه‌ای داشت و به امثال کیانوری باج نمی‌داد. از مطالعه مختصر تاریخچه حزب توده و اظهارات توده‌ای‌های قدیمی به خوبی استنباط می‌شود که کیانوری با اپریم هیچ میانه‌خوشی نداشت. از طرف دیگر عکس‌العمل ابتهاج نسبت به اپریم که از قضا در هر دو مورد تشکیل «اتحادیه» و «اعتصاب» در بانک ملی اعتراض داشت، بسیار تحقیرآمیز بود. بنابراین واضح است که از تحقیر اپریم احساس لذت بنماید.

سوم- در قسمت چهارم از اضافات پنجگانه خود می‌گوید «۴- ارزیابی او [ابتهاج] از الهیار صالح و دکتر مصدق و همچنین ارزیابی او از دکتر اقبال درست به نظر می‌رسد» منظور ما در اینجا تکیه بر روی عقاید ابتهاج راجع به دکتر مصدق است که «به نظر» کیانوری «درست» آمده است:

ابتهاج در خاطرات خود هیچ نکته مثبتی از نهضت ملی ایران به دست نداده است. او در آن زمان طرفدار جدی شاه بود و دل خوشی نسبت به ملتون نداشت. فقط وقتی رابطه گرم او با شاه به دشمنی تبدیل گردید و به عنوان کارشناس برجسته اقتصادی از طرف بانک جهانی به الجزیره رفت، نزد بن‌بلا (که خوب آگاه بود بن‌بلا و ملت الجزایر

از شیفتگان راه مصدق و نهضت ملی ایران‌اند) از دکتر مصدق و مبارزاتش تنها یک جمله صحبت کرده و گفته بود «مصدق با تمام مشکلات، از تصمیم و عقیده‌اش دست برنداشت» همین! و بن‌بلا هم جواب داده بود که آنان نیز در ملی کردن نفت خویش از مصدق الهام گرفته‌اند.^۱ با این گفتگو و در آن موقعیت، جملهٔ ابتهاج نمی‌تواند علامت طرفداری او از نهضت ملی شناخته شود. بلکه طرح موضوع، نشانهٔ فرصت طلبی مفرط اوست که خواسته از تمایلات و علائق بن‌بلا سوء استفاده کند و حداکثر همفکری خود را با او وانمود سازد. ابتهاج در جای دیگری از خاطرات ۹۰۰ صفحه خود کوچکترین استقبالی از نهضت ملی ننموده، بعکس تا می‌توانسته نسبت به مصدق نیش و کنایه زده و به بهانهٔ تصویر وقایع، از ذهن‌بینی و ساده‌لوحی او شکوه‌ها نامربوط کرده است. چنانچه اینها نمونه‌ای از ارزیابی درست ابتهاج نسبت به مصدق باشد حتماً با مشترکات فکری خود کیانوری خوانایی دارد که آرای او راپسندیده است.

چهارم- چگونه است که سرلشکر تقی ریاحی در تمام اظهار نظرهای بعد از انقلاب (روزنامه پرنخاش ۱۳۵۸، مصاحبهٔ کتبی با سرهنگ نجاتی ۱۳۶۴، نامه‌های او در ۱۳۶۵ و غیره) از «ضعف» دکتر مصدق سخنی نرانده و این گونه نامهربانانه (اگر نگوییم نامحرمانه یا حتی مغرضانه و عنودانه) با «رهبر محبوب» گذشته مواجه نشده است، فقط در پاسخ تقاضای ابتهاج نوشته که «مصدق سیاستمدار ضعیفی بود»؟! جواب مسئله را، تا آنجا که مربوط به ابتهاج می‌شود، باید درکنه مافی‌الضمیر و ذهنیت راستگرایانه و وابستهٔ او جستجو کرد. جای حلاجی پاسخ ریاحی به ابتهاج این دفتر نیست.